

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عَنْوَانِ بَصِيرِي

مجلس شصت و یکم

سید محمد حسن حسینی طہرانے



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قال الامام الصادق عليه السلام: و لا يُدبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا. حضرت می فرمایند: بنده تدبیری نباید بیندیشد، در قبال تدبیر و مشیت پروردگار، اراده و اختیار استقلالی نباید داشته باشد. فقره‌ای که بسیار مورد بحث و مورد توجه قرار گرفته بود. و فروع و شعب مختلفی را اقتضاء می کرد.

بحث، در جلسات گذشته مربوط به اصل مهم و زیربنایی شور و مشورت در حکومت اسلام بود. و عرض شد بنای عقلاء در همه جوامع بشری، بما هم عقلا، یعنی از نقطه نظر مدرکات عقلی و مستقالات عقلیه براساس متابعت طریق احسن، و طریق اقرب به واقع است.

یعنی اصل اولی در زندگی انسان، متابعت طریقی است که آن طریق و آن راه، یا عین واقع باشد در صورت امکان، یا نزدیک به واقع باشد. این اصل اولی، در تمام زوایای زندگی انسان، باید مورد توجه قرار بگیرد. در ارتباطات عمومی انسان، در معاشرتها، در مسائل شخصی، در کیفیت سلوک، و اعتدال مزاجی، منظور از مزاج، در اینجا، مزاج روحانی است. باید حرکت انسان، حرکتی باشد که از نقطه نظر وصول به حق، و وصول به واقع نزدیکتر و استوارتر و پابرجاتر باشد. این اصل اولی است. و یک انسان، برای رسیدن به مراتب کمالیه خود، باید در هر مرتبه، این اصل را رعایت کند. این مراقبه‌ای را که بزرگان در تمام مدت حیات و طول استفاده تلامیذ و شاگردان خودشان دستور می دادند، به این نکته توجه دارد. یعنی انسان در هر قدمی که برمی دارد، در هر کلامی که ادا می کند و در هر تفکری که می کند، این اصل را باید رعایت کند.

روایتی است، بسیار قابل توجه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت می فرمایند: حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام به حواریون و به مردم دستور می دادند که از انجام عمل زشت و از انجام زنا پرهیزند. اما من به اتم امر می کنم که حتی تفکر زنا را هم نکنند. زیرا تفکر زنا، مانند توده‌های دخان و دودی می ماند که از کنار دیوار متصاعد است و گرچه، آن لهیب آتش و حرارت سوزان آتش، کسانی را که در پشت دیوار هستند فرا نمی گیرد، ولی از اثرات این دود، آنها مریض می شوند و متأثر می شوند.

ببینید چقدر اسلام، نسبت به این مسأله توجه دارد. می فرمایند تفکر زنا حتی اگر برای یک شخص پیدا بشود در همان آن اثر خودش را می گذارد. حالا بعد، انسان توبه کند، یا اینکه حالا اقدامی بکند که هیچ، آن دیگر اصلاً از بحث، خارج است. اما اینکه انسان، صرفاً به اقدام عملی نپردازد و در ذهن خود، هر چه می گذرد، آنها را جایز بداند، و قلب خود را به روی هر تخیل و تصویری باز کند، این با سلوک و راه خدا،

منافات دارد و نفس را از مرتبه صعود به مرتبه حیوانیت و مرتبه شهوانیت تنزل می دهد.

لذا مسأله مراقبه، در تمام شئون خود شامل انجام اموری است که انسان، یا قطعاً بداند مورد رضای پروردگار است، یا اینکه راه دیگری برای وصول به رضای الهی نداشته باشد. یعنی، به آن حجیت «ظن»، ظن غالب، در مسیر زندگی عمل کرده باشد، این راه می شود، راه عقلایی.

و اساس، در مراتب تکاملی انسان، براساس عمل به واقع است و عمل به عقل. آنچه که قوای عاقله انسان نسبت به این موضوع حکم می کند. عقل انسان به چی حکم می کند؟ عقل انسان حاکم است بر این که، اگر راهی وجود داشته باشد، که انسان بتواند در رسیدن به آن راه، به آن حق مطلب برسد، واجب است برای یک انسان عاقل، نه انسان مُهْمَل، و نه انسان به هر قسم و به هر جور، و به هر طوری. نه انسان لایابالی، نه انسان بدون هدف، و نه انسان به هر حال. بلکه انسان عاقل، که می خواهد به اهداف کمالیه خود برسد، به حکم عقل، باید راهی را انتخاب کند که آن راه، او را به مقصد می رساند.

با توجه به معرفتی که ما از امام علیه السلام داریم، اگر در جایی و اگر در موقعیتی دسترسی به امام علیه السلام برای ما مقدور شود به حکم عقل، باید به امام مراجعه کرد. به حکم عقل یعنی اگر چه امام علیه السلام، نفرماید به طرف من بیایید. اگر امام علیه السلام نفرماید که هر چه می خواهید این جاست، با اینکه اینها همه را هم گفته اند، با اینکه امام علیه السلام این مطالب را همه را فرموده، با این که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا**. با این که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: **عَلِيٌّ أَمَّاؤُكُمْ، عَلِيٌّ أَوْفِيُّكُمْ بِالْحَقِّ، أَقْضَاكُمْ صِغَةً أَفْضَلُ تَفْضِيلُ** است. **أَعْلَمُ، أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ** است. یعنی اگر تمام شما مردم کره زمین جمع بشوید و علی را در یک طرف بگذارند، علی در آنجا رجحان دارد. رجحانش هم نه رجحان یک قدم بالاتر و یک متر بالاتر، رجحان ما بین زمین الی السماء است.

اگر حتی رسول خدا، این مطالب را نمی فرمود و اگر حتی امیرالمؤمنین اینها را نمی گفت، و حتی امیرالمؤمنین نمی آمد در منزل انصار و مهاجر، و نسبت به مطالبی که گذشته آنها را متذکر نمی شد، به حکم عقل، بر مسلمین واجب بود که به امیرالمؤمنین مراجعه کنند. به همین دلیل.

پس بنابراین، شورایی که اهل تسنن مدعی تشکّل آن شورای سقیفه ملعونه هستند. و آن را یکی از افتخارات دموکراسی، برای نظام حکومت خود می آورند، این شورا، قطعاً با حکم عقل منافات دارد. از اینجا می خواهیم منتقل به یک مسائل دیگر بشویم.

آن شورایی، از نقطه نظر حکم عقل، موجه است و آن شورایی متبع است، که آن شورا را حکم عقل، تأیید کند. حکم عقل، آن اجتماع را تأیید کند. همان طوری که در جلسات گذشته عرض کردم، اگر معلمی سر کلاس، به بچه ها بگوید، خوب شور کنید ببینید امروز چکار کنیم در امروز، می گویند درس را ول کنیم برویم

بازی کنیم دیگر. حالا شما یک سری به مدارس بنزید خودتان امتحان کنید. ما که همین طور بودیم. وقتی به ما می گفتند، می گفتیم برویم بازی کنیم. ایام خوشی ما در مدرسه آن موقعی بود که ما زنگ ورزش داشتیم. نه از ریاضی خوشمان می آمد نه از دیکته و مشق و حساب و از این حرفها، هیچی خوشمان نمی آمد، اما وقتی که می آمدیم ما به عشق و علاقه ای که دو روز دیگر ورزش داریم می رفتیم مدرسه. ما به عشق آن روز می رفتیم. خوب، حالا اگر این یک ساعت را بکنند یک روز، بچه ها جشن می گیرند. حالا اگر آن روز را بکنند یک هفته، دیگر چه می شود؟ حالا اگر در تمام ایام سال بشود. یک مشورت بکنند ای بچه هایی که در کلاس سوم، چهارم ابتدایی هستید یا بزرگتر یا کمتر، همه ما خلاصه کم و بیش از این قضیه نصیبی داریم ها. خیلی به دوران گذشته مان نخدیم. الآن هم مثل همان دوران گذشته مان هستیم، متنها صورتش فرق کرده. صورتش فرق کرده، می گویند وقتی که در یکی از کشورها، برای نامزدی یک ریاست جمهور رأی گرفتند، اکثریت افراد مخصوصاً بعضی از طبقات خاص، گفته بودند فلان کس را ما نامزد می کنیم چون از نقطه نظر قیافه بهتر از آن یکی دیگر است. التفات کردید؟ این همان دوران طفولیت است. فرقی نکرده. یا اینکه الآن، فرض بکنید که ما در همین ایران، چرا حالا دور برویم. در همین ایران. فرض بکنید که الآن اکثریت، یا نگوئیم حالا اکثریت، طبق آماری که گرفته شده، غالب یا نصف یا در همین حدود، این مردم را جوانان تشکیل می دهند. خوب طبعاً جوان، به چه علاقه دارد؟ به همین امور بازی و ورزش و اینها علاقه دارد. اگر برای ریاست جمهوری، یکی از همین افراد بازی کنانی که الآن دارند بازی می کنند، - خودتان اسمش را بهتر می دانید. بنده که تا حالا نگاه نکردم و از هیچ چیز هم خبر ندارم -، فقط همین قدر می دانم، در سفر دو سال پیشی که ما مکه مشرف شدیم در خدمت دوستان آقای شروانی و جناب آقای خداوندلو، در آنجا هم صحبت از بازی ایران بود. در بین آن حجاجی که در آنجا بودند او می گفت این بهتر است. این می گفت آن بهتر است. حتی یکی از آنها آمد، آقای شیروانی آورده بودش آنجا، در همان اتاق ما، که یک قدری مزاح کنیم و یک قدری بخندیم، گفت حاج آقا، شما بلند شو بیا، تو امجدیه، امجدیه است؟ یا اسم دیگر؟ سابق که امجدیه بود. خلاصه شما بیا ورزشگاه، به جان خودت می بینی این طرفداران نمی دانم آبی، یا قرمز و اینها خیلی عاقلتر از آن هستند، می گفت: خودم می آیم می برمت. گفتیم: چشم، در خدمتیم. حتماً فراموش نکن. التفات می کنید؟ خوب، این هم فرض بکنید یک مسأله، یک طرف.

اگر قرار باشد، یکی از اینها بیاید کاندیدای برای ریاست جمهوری بشود قطعاً او رأی می آورد. بدون هیچ شبهه ای، چرا؟ چون مدرکات یک جوان و مدرکات افراد، در محدوده خاص به خودش است. آن تجاربی که یک فرد عاقل و یک فرد خبیر و یک فرد دنیا دیده و یک فردی که سرد و گرم روزگار را چشیده، آن تجربیات را طبعاً یک نوجوان، که در سنین شانزده، هفده یا بیست سالگی بسر می برد ندارد. او از مسائل آینده اطلاع ندارد. او نسبت به افرادی که با او در ارتباط هستند بینشش، ادراکش و بصیرتش، محدود است. پدر

است که تشخیص می‌دهد. بزرگ است که تشخیص می‌دهد. اینها هستند که آن مسائل آینده را می‌دانند. عواقب را می‌دانند، جوانب را می‌دانند. مسائلی که می‌گذرد اینها می‌دانند. حالا شما بیایید مملکت را به دست که بسپارید؟ به دست یک شخصی بسپارید که این طور. خب علی کلّ حال.

لذا در مسأله شورا، شورایی باید مورد توجه قرار بگیرد که با موازین عقلی، و سیره عقلانیّه مطابقت داشته باشد. و طبق دلیل عقل، در صورت وجود امام معصوم علیه السّلام واجب است که انسان فقط و فقط به امام معصوم مراجعه کند و بس. این در صورت وجود امام علیه السّلام است.

حالا اگر امام علیه السّلام نبود، همان طوری که ما فعلاً در زمان حاضر، توفیق زیارت ظاهری امام علیه السّلام، از ما سلب شده و حضرت بقیه الله ارواحنا فدا، در غیبت به سر می‌برند. در این موقعیت تکلیف و مسأله چیست؟ یا اینکه در زمان سابق، در زمان رسول خدا و یا در زمان ائمه که خوب، همه افراد، با ائمه ارتباط نداشتند. همه افراد دسترسی به امام علیه السّلام نداشتند. اگر حضرت در مدینه بودند ارتباط با امام علیه السّلام فقط منحصر به افرادی بود که خوب، در مدینه هستند. یا حتی اگر در حصر بودند که خود آن افراد هم با امام علیه السّلام دسترسی نداشتند. در اینجا، باز دوباره حکم عقل به این است که آن راهی را که آن راه، اقرب به واقع است، از نقطه نظر استحکام، و از نقطه نظر استقامت و متانت در مسیر انسان، آن راه را انتخاب کند. انسان به آن مسائل توجه داشته باشد.

اموری که مردم مبتلا هستند نسبت به آن امور، به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی به بخش تشخیص موضوعات، دوم به احکامی که مترتب بر این موضوعات است.

موضوعات عبارت است از نماز و روزه و غذاهایی که انسان می‌خورد. لباسهایی که انسان می‌پوشد. تصرفاتی که انسان می‌کند، ازدواج و معاملات و تجارات و اینها را همه‌اش را موضوعات می‌گویند. بر این موضوعات احکامی مترتب است. وجوب و نهی و استحباب و کراهت و حرمت و امثال ذلک.

نسبت به احکام، تشخیص حکم، این اختصاص به فقیه دارد و فرد دیگری نمی‌تواند در این مسأله دخالت داشته باشد. اگر موضوعی محقق بشود، اگر یک موضوعی بوجود بیاید، حکمش در تخصص و اختیار فقیه است. کسی دیگر نمی‌تواند حکم کند. کسی نمی‌تواند بگوید که به نظر من فلان قضیه، این طور است. شما اشتباه می‌کنید به نظرتان، مگر شما متخصصید؟ کسی نمی‌تواند بگوید که به نظر من حکم در مسأله این طور است، به نظر من، حج واجب نیست، به نظر من قربانی واجب نیست. به نظر من فرض بکنید که نماز واجب نیست. به نظر من، مسائل دیگر خمس، زکات، امثال ذلک، فروعات، این طور است. نه. نظر شما هیچ احترامی ندارد. و هیچ ارزشی ندارد. زیرا حکم اختصاص به فقیه دارد. فقیهی که از روی ادله، ادله اربعه و یا ادله ثلاثه، قرآن، سنت و حکم عقل، یا اینکه اجماع را ما هم اضافه کنیم، براساس دراست و براساس تعلّم و براساس مطالعه و ممارست در این فنّ بتواند حکم خدا را، آن حکمی را که برای او حجّت است. نه اینکه واقعاً حالا

حکم خدا، کما هو، هو باشد. یا اینکه حکم خدای نفس الامری باشد. نفس الواقعی باشد. نخیل آن حکم خدایی که برای او مُنَجَز است، طبق ادله آن را بیان کند. این حکم، اختصاص به فقیه دارد. اما تشخیص موضوع، این دیگر اختصاص به فقیه ندارد. فقیه می تواند بگوید شراب حرام است. خوردن شراب حرام است. اما اینکه حالا شراب به چه می گویند؟ و آنچه که، مایعی که الآن در اینجا هست، شراب است یا شراب نیست، این را عرف و اهل خبره باید تشخیص بدهند.

فقیه می تواند بگوید که سقط جنین حرام است. جنین از زمان انعقاد، اسقاطش حرام است. و قتل نفس محسوب می شود و موءوده بر آن صدق می کند **وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ «التکویر، 8» بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «التکویر، 9»** این آیه شامل مورد سقط هم خواهد شد. فقط اختصاص به فرزند زنده، زنده به گورکردن نیست. موءوده به بچه به گورکردن است. و سقط هم موءوده است. و اگر شخصی سقط کند روز قیامت باید جواب سقط را بدهد. از هنگام انعقاد نطفه اگر این جنین سقط بشود، بیست مثقال شرعی باید دیه پردازد. بیست مثقال که هر مثقالی هیچده نخود است باید پردازد. اگر آن نطفه تبدیل به علقه شد. چهل مثقال شرعی باید دیه پردازد. اگر آن علقه تبدیل به مضغه شده باشد. شصت مثقال باید پردازد. شصت مثقال طلا. شصت مثقال طلای مسکوک باید پردازد. اگر آن تبدیل به استخوان شده باید هشتاد مثقال و اگر روح در آن دمیده نشده است و گوشت روئیده شده. تا قبل از هنگام دمیده شدن روح، صد مثقال باید پردازد. شخصی که سقط می کند باید پردازد. اگر آن، خود آن شخص مباشرت کرده و سقط کرده، خودش باید پردازد. زن اگر این کار را کرده، خودش، و اگر پزشک این کار را کرده است دیه بر عهده پزشک است. باید صد مثقال پردازد. صد مثقال، طلای مسکوک، باید شرعاً پردازد. پزشک حق ندارد. وقتی که یک شخص به او مراجعه می کند برای سقط، سقط کند. اگر سقط کند کار حرام شرعی انجام داده است. و اتفاقاً بسیار این مسأله، مسأله مکدری است. و یک ظلمت خاصی در فرد به وجود می آورد این مسأله سقط جنین، و اگر روح دمیده شده باشد. که باید هزار مثقال طلای مسکوک باید پردازد. هزار مثقال طلای مسکوک، الآن هر مثقالی چند است؟ از نظر قیمت؟

- بیست و پنج هزار

- بیست و پنج؟ بیست و پنج میلیون باید پردازد. این دیه چیست؟ دیه یک فرزندی است که آن فرزند، روح درش دمیده شده باشد و او را سقط کند. این مسأله مربوط به حکم شرعی است. این را فقیه تشخیص می دهد. یعنی میزان تعلق دیه بر عهده فقیه است.

اما اینکه آیا الآن، به این نطفه، نطفه منعقد، گفته می شود یا نه؟ صرف قرار گرفتن نطفه در رحم زن، را انعقاد نمی گویند. انعقاد، یعنی بسته شدن، آیا منظور از انعقاد، صرف قرار گرفتن است؟ که این قطعاً نیست. یا اینکه منظور از انعقاد، انضمام نطفه مرد و نطفه زن است؟ این را انعقاد می گویند؟ یا اینکه مقصود از انعقاد، عبارت است از الصاق و چسبیدگی نطفه به دیواره رحم، که شروع به ارتزاق می کند. این معنای انعقاد است.

این دیگر بر عهده پزشک است. که این نطفه که الآن سقط شده است، آیا نطفه‌ای بوده است که منعقد شده؟ اگر منعقد شده بیست مثقال شرقی باید طلا پردازد. اگر منعقد نشده صرفاً یک نطفه‌ای بوده و بعد خارج شده. این دیگر در این صورت دیه نیست، التفات کردید؟

پس فقیه نمی‌تواند از پیش خود موضوع را تشخیص بدهد. بگوید که این نطفه‌ای که الآن خارج شده است نطفه‌ای بوده است که منعقد شده. نخیر. این احتیاج به تخصص دارد. پزشک باید این مطلب، این را متوجه بشود. یا اینکه مسأله، مسأله‌ای باشد که عرف، بتوانند این مطلب را بفهمند. یا اینکه فرض کنید که من باب مثال، نسبت به موضوعات دیگر، در همه موضوعات، عرف و متخصصین، اینها افرادی هستند که می‌توانند موضوعات را تشخیص دهند. وقتی که یک موضوع تشخیص داده شد، آن وقت فقیه می‌آید برای این موضوع حکم جعل می‌کند. البته نه جعل از پیش خود، حکم شارع را می‌آید بیان می‌کند.

و مسأله تشخیص موضوع، خیلی مسأله مشکلی است. یعنی انسان یک موضوعی را بتواند تشخیص بدهد و فقط موضوع اختصاص به همین نماز و روزه و وقت و قبله و طهارات و نجاسات و اینها ندارد. ما موضوعاتی داریم بسیار مشکل. موضوعاتی داریم بسیار حسّاس، و موضوعاتی داریم بسیار دقیق که اینها نیاز به مطالعات و نیاز به اهل خبره، و نیاز به یک تجربه بسیار طولانی دارد.

البته در بعضی از مواقع، خود شرع، برای تشخیص این موضوع هم راهی دارد. یکی از مواردی که مثلاً ذکر می‌شود راجع به فرض کنید که من باب مثال، مسافر است. کسی که می‌خواهد مسافرت کند این شرع، برای این موضوع تعیین کرده. برای اینکه مسأله از اختلاف بیرون بیاید، آیا بیست فرسخ سفر کردن را، مسافرت کردن می‌گویند؟ آیا صد فرسخ را می‌گویند؟ پنج فرسخ را می‌گویند؟ و فرسخ را می‌گویند برای اینکه این موضوع از اشتباه و از شبهه خارج بشود. شرع می‌آید یک حدّی را تعیین می‌کند که البته آن حد هم با عرف تقریباً تطبیق می‌کند. می‌گوید چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن را در همان روز، این را یا در روز بعد، که طول سفر به هشت فرسخ برسد این را مسافرت می‌گویند. خوب، بر این اساس، ما می‌آییم این مسائل را و مسائل مسافرت را می‌آییم بر این اساس پیگیری می‌کنیم.

در بعضی موارد، فرض کنید که مانند مسأله موت، که چه موقع به یک شخص مرده گفته می‌شود، وفات چه وقت برای انسان حاصل می‌شود؟ خوب نظرات مختلفی راجع به وفات گفته می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی که قلب از کار بایستد. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی که مغز از کار بایستد که فعلاً نظریه جامعه پزشکی بر این است که در وقتی که مغز دیگر هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد از نقطه نظر پزشکی این مرگ به حساب می‌آید. اما وقتی که ما به شرع مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم صرفاً این مسأله را موت تلقی نمی‌کند، سرد شدن بدن میّت را در شرع موت به حساب می‌آورند. احکامی که مترتب است بر موت، براساس این قضیه است. اگر مغز کار نکند. فرض کنید هیچ گونه عمل و عکس العملی از خود نشان ندهد. هیچگونه رفلکس نداشته باشد. هیچ



گونه فعالیتی نداشته باشد. کاملاً و کاملاً این فعالیت مغز توقّف کرده باشد ولی باز در عین حال، قلب کار می‌کند حکایت از تعلق روح دارد به این بدن می‌کند. البته، این در صورتی است که خود قلب به تنهایی و بدون عامل دیگر، از اجهاز و وسایط این بخواند کار انجام بدهد. خود قلب بخواند حرکت بکند، بدون دستگاهی، بدون وسیله‌ای که بخواند خون را در عروق بخواند پمپ کند، یا اینکه با وسایلی یا با داروهای، با غذاهایی، با تأمین ویتامین‌هایی، با تأمین آن مواد مورد نیاز سلولها این بدن را بخوانند همین طور، به یک حیات حیوانی، بخواند نگه دارند. این از نقطه نظر شرعی، این در اینجا حکمی بر آن مترتب نمی‌شود. نخیر. اگر قلب خودش به تنهایی بتواند کار کند و خون را بگرداند، و بدن را گرم نگه دارد احکام میت، بر این بدن مترتب نمی‌شود. فلذا در مورد غسل میت داریم: بعد از اینکه بدن سرد شد اگر تماس با این بدن پیدا بشود غسل واجب است. تا وقتی که هنوز گرم است، غسل بر انسان تعلق نمی‌گیرد. التفات کردید؟ این معلوم می‌شود که آن موت حقیقی از نقطه نظر شرع این است. حالا افراد دیگر از نظر تخصص خود، بله، آنها بیایند و بگویند در این موقع، مغز کار نمی‌کند البته، مغز عضو رئیسه بدن است. تمام فرمانها به واسطه مغز است. اما این قلبی که الان دارد می‌زند، - چرا این قلب سه روز دیگر نمی‌زند؟ مگر نمی‌گوییم ما مغز کار نمی‌کند. خوب قلب هم نباید بزند. قلب، که این ضربانش را به واسطه شوکهای الکتریکی از مغز می‌گیرد، چطور الان دارد این کار را انجام می‌دهد؟ چطور وقتی که این از کار بیفتد دوباره شروع به حرکت نمی‌کند؟ پس معلوم می‌شود عاملی در اینجا هست. آن عامل، عامل ناشناخته است که ما برطبق تعبد شرعی نمی‌توانیم این عامل را از نظر دور نگه داریم. تا وقتی که قلب کار می‌کند، حرام است به این بدن دست زدن و حرام است جزئی را از او قطع کردن، و حرام است این مسائلی را که امروزه دارد مطرح می‌شود. این از جمله مواردی است که خود شرع، می‌آید و موضوع را تعیین می‌کند. ولی در غالب موارد یا در قریب نود درصد موارد موضوعات و موارد احکام، تشخیص مورد، این بر عهده فقیه نیست.

فقیه هم مثل یکی از این افراد عادی و سایر مردم می‌ماند. فقیه هم یکی مثل سایر افراد می‌ماند. همان طوری که ما از نقطه نظر ارتباطاتمان با موضوعات، دچار اشکال می‌شویم. دچار شبهه می‌شویم. گاهی از اوقات، یک مسأله‌ای را دقیق درک می‌کنیم. گاهی از اوقات، در ادراک آن مسأله دچار خط می‌شویم. فقیه هم در ارتباط با موضوعات، گاهی از اوقات راه صواب را طی می‌کند. و در بسیاری از اوقات، مانند سایر افراد، اشتباه در مصداق و اشتباه در موضوع برای او حاصل می‌شود. چرا؟ چون از نقطه نظر اطلاع بر امور، ادراک و بصیرت او مانند سایر افراد می‌ماند. چه بسا در بعضی از مسائل تخصصی از آن افراد، از آن متخصص بدور است. فلذا، واجب است بر فقیه، که برای فتوی نسبت به موضوعات مختلف به اهل خبره در آن موضوع، واجب است مراجعه کند. و نظر آنها را، مورد تأمل قرار بدهد. و براساس رأی کارشناسان فن، و متخصصین و اهل خبره در آن فن، فقیه باید بر طبق آن حکم کند. اینجا است که مسأله مشورت و شور، به عنوان اصل مسلم

اسلام در اینجا مطرح می‌شود. در خیلی از موارد، که ما اطلاع نداریم. در بسیاری از موارد که ما خبر نداریم. در بسیاری از موارد که مسئله برای ما پوشیده است. کدام ماهی خوردنش حرام است؟ کدام حلال است؟ باید به اهل خبره مراجعه کرد. امشب، شب اول ماه هست؟ یا شب اول ماه نیست؟ باید به اهل خبره مراجعه کرد. باید دید ماه دیده شده یا نشده. فقیه نمی‌تواند بگوید من از طرف خودم چون ولی فقیه هستم، امشب را حکم می‌کنم به دخول ماه. نخیر، یک همچنین حقی را ندارد. شارع یک همچنین حقی به او نداده. اگر ماه دیده شود، واجب است بر فقیه و بر غیر فقیه همه حکم به دخول ماه کنند. اگر ماه دیده نشده است، نه بر فقیه و نه بر غیر فقیه حرام است که حکم به دخول ماه بکند. روزه بگیرد، روزه‌اش باطل است. روزه را بخورد باید کفاره بدهد. باید قضا بکند. اما، اینکه ماه دیده شده است یا نه؟ فقیه باید راهی را برود که سایر افراد، رفتند. یا خودش ببیند، یا دو شاهد عادل بیابند و شهادت بدهند به رؤیت ماه با چشمشان. یا اینکه شیاع و اشاعه رؤیت ماه آن طور هست که برای انسان قطع به دخول ماه پیدا می‌شود. این حکم، حکمی است که فقیه، باید نسبت به او جامعه عمل ببوشاند.

خداوند در قرآن کریم در دو جا، نسبت به مسئله شوری در اینجا، اشاره‌ای دارد، بلکه تصریح. یکجا، مربوط می‌شود به مسئله خاص رسول خدا با افراد، و کیفیت مُمَاشات پیامبر اکرم در مسائل اجتماعی. که در آن آیه می‌فرماید: **فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** ... ﴿آل عمران، 159﴾ به واسطه عنایت الهی خداوند قلب تو را لَین و نرم قرار داد. مشکلات، برای تو لَین جلوه می‌کند. تو ای رسول ما دارای سعه صدر هستی. در برخورد با افراد، برخورد حادّ و تند نداری. اشتباهات را با یک سعه صدر، تلقی می‌کنی. **لَنْتَ لَهُمْ** نرم هستی. آرام هستی. و اگر تو فَظّ، بودی، فَظّ یعنی یک آدم غلیظ، تند، متحجّر، و بی‌منطق و یک دنده و لجوج، اگر به این کیفیت بودی، **لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ**، مردم از دور و برت می‌رفتند. دیگر کسی نمی‌آمد سراغت. اگر قرار بود هر کسی یک اشتباه کند، و انسان با اشتباه او با یک وضعیت بسیار تند بخواد برخورد کند. خوب دیگر کسی نمی‌ماند. آن هم رسول خدا. آن هم قائد امت. آن هم بیانگر اخلاق، و ارزشهای اسلامی تا روز قیامت، و به عنوان انسانیت.

عمل رسول خدا برای ما اسوه است. کارهایی را که پیغمبر انجام می‌دادند برای ما اسوه است. طرز صحبت و معاشرت رسول خدا با افراد مختلف، طرز نامه‌نگاری رسول‌الله به افراد مختلف. طرز صحبت رسول خدا با افراد مختلف، آن قدر پیغمبر سعه صدر داشت که مردم به این لَینِ اخلاق، و به این خُلق عظیم و سعه صدر رسول خدا، اعتراض می‌کردند. می‌گفتند پیغمبر مگر بی‌کار است که الآن دارد این کار را می‌کند؟ مگر پیغمبر بیکار است که الآن دارد با این بچه‌ها این طور می‌کند؟ مگر پیغمبر بی‌کار است الآن یک آدمی آمده و داره این قدر وقتش را برایش می‌گذارد؟ یعنی واقعاً عجیب است. واقعاً عجیب است.

یک وقت، نمی‌دانم این مطلب را، راجع به اخلاق رسول خدا عرض کرده‌ام یا نه. الآن به نظرم آمد.

شاید گفته باشیم. در خدمت مرحوم آقا به اتفاق یک نفر از آقایان، که افراد مشهوری است و الآن هم حیات دارد. می‌خواستیم به دیدن علامه طباطبایی برویم. ایشان در آن موقع، در مشهد برای زیارت مشرف شده بودند. آیام تابستان ایشان می‌آمد در مشهد. ما هم که می‌رفتیم. می‌رفتیم از محضر ایشان استفاده می‌کردیم. جلساتی داشتند. یک روز با مرحوم آقا، ایشان خواستند دیدن مرحوم علامه بروند، به اتفاق آن شخص آمدیم. در بین راه، از حالات و خصوصیات علامه داشتند برای آن شخص بیان می‌کردند من جمله از مطالبی که فرمودند این بود، فرمودند: علامه از خود بیرون آمده است. از خودیت، و از نفس خود بیرون آمده است. اخلاق او، اخلاق رسول الله است. و دیگر، از نقطه نظر ارتباطات، و از نقطه نظر مسائل اجتماعی مسأله‌ای را برای خود نگه نمی‌دارد. آقا، این خیلی مسأله مهمی است که انسان جوری از خود بیرون بیاید که در ارتباطات خودش، در معاشرتهای خودش با دیگران، مسأله خاصی، ملاحظه شئوناتی، ملاحظه مسائل جانبی و شخصیتی را برای خود، نداشته باشد. می‌گفتند: علامه، الآن در یک هم چنین وضعی است. بعد ایشان، دیگر داشتیم نزدیک می‌شدیم به منزل علامه، ایشان فرمودند یک روز پیغمبر، بالای منبر داشتند برای مردم صحبت می‌کردند. برای مردم، در گرماگرم صحبت و خطبه‌ای که برای مردم داشتند. یک مرتبه امام حسن یا امام حسین علیهم السلام یک از آن دو، طفل بودند. ناراحت، ناراحتی پیدا کرده بودند، گریه کردند و با همان گریه آمدند توی مسجد، و خوب دیدند جدشان پیغمبر آنجاست دیگر نه ملاحظه این و نه آن، صاف رفتند طرف پیغمبر، البته دیگر دیدند که پدرشان هست دیگر. همان وقتی که پیغمبر، این منظره را دیدند، از منبر آمدند پایین، امام حسن یا امام حسین هر کدام بودند، بغل کردند، بوسیدند و آوردند بالای منبر و در کنار خودشان نشانند گفتند حالا اینجا بنشین، حالا من دارم می‌گویم. شاید هم گفتند، یا نگفتند. حالا اینجا بنشین تا صحبت‌های ما تمام بشود. اینجا، بعد، خلاصه، نشست در آنجا و خلاصه در کنار رسول خدا و حضرت، به بقیه مطالب ادامه دادند و آمدند پایین. حالا ایشان گفتند. آیا شما در بین این علماء سراغ دارید کسی را که بتواند یک همچنین کاری را جلوی جمعیت بکند؟ رو کردند، علامه این کار را انجام می‌دهد. ببینید مسأله چقدر مهم است. علامه این کار را انجام می‌دهد. خوب دیگر بگذریم به همین کفایت است.

این اخلاق، اخلاق رسول خداست. این اخلاق رسول خدا، برای ما باید اُسوه باشد. یعنی چه؟ ما خودمان را به این وضع باید درآوریم. حریم قرار دادن و این آقا را نبیند و آن نباید آقا را ببیند و پانزده تا، صد و پنجاه تا عقبه و عتبه و فرض کنید که دربان گذاشتن و تا آنجا رسیدن و آیا وقت پیدا بشود یا وقت پیدا نشود. امیرالمؤمنین علیه السلام، به مالک اشتر می‌فرماید: ای مالک، حاجبی را بین خود و بین مردم قرار نده. مبدا، فقری، مظلومی، صاحب ادعایی، کسی که ظلمی به او رفته بیاید، و بخواهد و به تو برسد و دستش به تو نرسد به واسطه این حجاب. به واسطه اینها. کی این حرف را می‌زند؟ این را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید به نائب خاص خودش مالک اشتر. دربان قرار نده. این اخلاق، اخلاق رسول خداست. ما باید خودمان را طبق

این اخلاق، باید تغییر بدهیم. بیشتر باید راجع به سیره و سنت رسول خدا تأمل کنیم. بگذریم.

**فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾** **آل عمران، 159** \* از پیش تو می روند. بلند می شوند میروند. **لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** آیه بعد از جنگ احد آمد. **فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ** از اینها بگذر، اینها اشتباه کردند. در جنگ فرار کردند. تو را تنها گذاشتند. **فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ** جاهل هستند، نادان هستند. هر کسی که دین و همت و آن مردانگی علی را ندارد. هر کسی که آن همت و آن خلوص، و آن صفای باطن علی را ندارد. **فَاعْفُ عَنْهُمْ** بگذر از ایشان، **وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ** طلب مغفرت کن، **وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** بیاورشان توی کارها، با آنها مشورت بکن. اینها را به حساب بیاور، ببینید آیه، برای شخص رسول خدا آمده به عنوان یک اصل اخلاقی، با آنها مشورت بکن در امور، مشورت بکن. حالا که آنها این اشتباه را کردند، این طور نباشد که دیگر آنها را کنار بگذاری. بگوئی این هم این طور است، این هم آن طور، نه، آنها را مد نظر قرار بده. **فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** وقتی که نیت تو بر یک طریق، استوار شد، توکل به خدا کن، **فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** این آیه مربوط به رسول خدا است.

آیه دیگری داریم که آن آیه مورد نظر است. آن آیه ای است در سوره شوری، ظاهراً آیه سی و چهار. در آنجا خداوند می فرماید: راجع به صفات مؤمنین و اوصاف مؤمنین می فرماید: **وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٨﴾** **الشوری، 38** \* مؤمنین کسانی هستند که هر ندائی از طرف خدا بلند شود، آنها آن ندا را اجابت می کنند. برای خودشان چیزی نمی گذارند. اینجا را اطاعت می کنیم آنجا را نه، مجالس را می رویم اما وقتی که جنگ می شود نه، شانه خالی می کنیم. آنجائی که به نفع ماست، خب اقدام می کنیم. بله، مستحب است، خیلی هم مستحب است، خیلی خوب است. اما آنجائی که به ضررمان است، باید تأمل کنیم، باید فکر کنیم!

**وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ** وقتی خدا یک چیزی را می خواهد. وقتی یک حکمی می آید. وقتی که امر و نهی می آید، وقتی درخواستی از طرف خدا و رسول و ائمه علیهم السلام برای مردم می آید. استجابوا، قبول می کنند، لبیک می گویند، با جان و دل می پذیرند. **وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ** و نماز را بپا می دارند **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** یعنی ببینید. در کنار **أَقَامُوا الصَّلَاةَ**، به عنوان یک دستور واجبی، و به عنوان یک دستور اصیل اسلامی، **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** امورشان را به مشورت می گذرانند. تک روی و تک سری، نسبت به مسائل، و نسبت به امور ندارند. **وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**.

این آیه، مسأله شوری را به عنوان یک اصل اجتناب ناپذیر در امور مؤمنین مطرح می کند. خب، امر به چه می گویند؟ **أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** به حکم شرعی که امر گفته نمی شود. به حکم شرعی، امر گفته نمی شود. امر، به موضوعاتی گفته می شود، که آن موضوعات، ارتباط مستقیم با مصالح و با مفاسد اجتماع دارد، می گویند امر، می گویند: آقا امورت چه طوری می گذرد؟ امور اجتماع چه طوری است؟ امر چه طوری است؟ امور چه

طوری است؟ اینها چیست؟ اینها مسائلی است که قوام اجتماع، بر این اساس است.

پس بنابراین، به عنوان یک اصل اجتناب ناپذیر در مسائل اجتماع مسلمین باید مسأله شوری به عنوان یک اصل، مورد توجه قرار بگیرد. به عنوان یک اصل. چرا؟ زیرا صرف نظر از امام معصوم علیه السلام، که قول او حق، و رأی او صدق مطلق است. تمام افراد، از نقطه نظر مشاعر و از نقطه نظر ادراکات، در حدود ادراکات عادی بشر قرار دارند. یعنی ولو اینکه هر شخصی، از نقطه نظر مدرکات فکری، و ذهنی و تشخیص موضوعات، در مرتبه بالایی قرار گرفته باشد. اما از نقطه نظر عدم اشراف بر مسائل آتیه و عدم اشراف بر قرائن و جوانب موضوع، که امکان ندارد شخصی اشراف و اطلاع بر حواشی و بر جوانب موضوع داشته باشد، الآن در دل این چه می گذرد؟ الآن در فلان شهر چه می گذرد؟ الآن در ...،

مرحوم آقا یکی از مبانی که مطرح می کردند، این مسأله، همین مسأله مهم بود، ایشان می فرمودند: در جامعه مسلمین باید حکومت اسلامی، از تمام خصوصیات و مسائلی که در سایر کشورها می گذرد باید اطلاع دقیق داشته باشد. چرا؟ مسأله و واقع قضیه هم همین است. خوب نداشته باشند، سرش را کلاه می گذارند. نداشته باشد کلاه می گذارند. هر چقدر، یک شخص از نقطه نظر فکری خودش را در مرتبه بالایی بداند. هر چقدر، یک شخص از نقطه نظر تخیل خود را در مرتبه اعلائی بداند. از نقطه نظر حدس، خود را برتر از همه بداند، باز یک جای قضیه می لنگد، و عیب کار هم فقط در همان جاست نه جای دیگر. و آن، آنجایی است که مسائلی که برای جامعه و برای افراد، اتفاق می افتد، این مسائل در محدوده احکام ظاهر و قیاسات ظاهر نیست. چند درصد قضیه مربوط به این است. نود درصد، نود و پنج درصد مسأله به قضایایی برمی گردد که در اختیار و در حیطه تسلط شخص قرار ندارد. اینکه الآن افرادی که به او مراجعه می کنند. آیا این افراد، دارای نیت صالح هستند یا ناصالح، نمی تواند تشخیص بدهد. اینی که الآن فرض کنید که در مسائلی که در سائر جاها دارد می گذرد و چطور بتواند با آنها برخورد کند، نمی تواند تشخیص بدهد. در این که چه عواقبی و چه تبعاتی بر این مسأله مترتب است. اگر این عمل را انجام بدهد، یا آن عمل، این از حیطه تشخیص شخص، خارج است. در بعضی از موارد ممکن است حدسی بزنند. و ما این را به رأی العین، هم تجربه کرده ایم و هم در تاریخ انقلابات و مسائلی که در طول زمان، از زمان رسول خدا به بعد، در میان جامعه اسلامی مطرح بوده، ما این مطلب را در تاریخ دیدیم.

در جلسات گذشته عرض کردم امام باقر علیه السلام به زید می فرماید: تو می خواهی بر علیه ظلم، قیام کنی بسیار خوب، تو می خواهی حکومت بنی مروان را بیاندازی، ساقط کنی بسیار خب. تو می خواهی احیای حکومت اسلام کنی بسیار خب. تو می خواهی عدل را برقرار کنی درست. حکام بنی مروان، حکام ظلم هستند، متعدی هستند، متجاسر هستند، فاسق هستند، حکومت آنها، حکومت ظلم است. ولی صحبت در این است که آیا از مسائلی که بعد اتفاق می افتد، از آنها هم خبر داری؟ یا نداری؟ آیا نسبت به آن افرادی که دور و بر تو را

گرفتند اشراف داری؟ الآن آنها به روی تو می‌خندند، الآن آنها دست بیعت به سوی تو دراز می‌کند، الآن آنها ...، تو از فردا چه خبر داری؟ همین مردم کوفه تو را تنها می‌گذارند. به طوری که تو زید با سی نفر، در مقابل لشکر شام قرار می‌گیری. التفات کردید؟ همین مردم تو را تنها می‌گذارند. این مطالب را هم تو می‌دانی یا نمی‌دانی؟ خب، این زید چکار باید بکند؟ چکار باید بکند؟ او می‌داند که امام علیه السلام راست می‌گوید. خب باید بیاید تسلیم بشود دیگر. باید بگوید که تو برادر منی به جای خود، ولی تو امامی. بکنم این کار را یا نکنم؟ حضرت می‌فرماید: نکن. خوب مسأله تمام است. که باید جواب بدهد؟ خود امام باقر روز قیامت باید بیاید جواب بدهد. اگر خدا به زید گفت: چرا در مقابل ظلم نایستادی؟ می‌گوید: برادرم امام بود گفت نکن. از خودش پیرس. امام هم می‌تواند پاسخگو باشد. من نمی‌توانم پاسخگو باشم. شما هم نمی‌توانید پاسخگو باشید. ولی آن شخص که می‌تواند پاسخگو باشد، امام علیه السلام است. آن، پاسخ گواست. آن کسی است که می‌تواند تمام عواقب را تا روز قیامت پیش بینی کند و با حجت و دلیل الهی پرچم را به دست بگیرد.

امام علیه السلام به زید، می‌فرماید: اگر این کار را انجام بدهی، این انقلاب تو به نتیجه نخواهد رسید. به نتیجه رسید؟ گرفتند، سرش را بریدند. و چهار سال بر کنار مَزْبَلَه دانی کوفه به دار آویزان کردند. به طوری که حیوانات در درون شکم او لانه می‌کردند. التفات کردید؟ این کار زید بود. خوب چرا؟ خوب برو به حرف امام گوش بده. برو بار را آنجا بینداز. برو مسئولیت را بر عهده امام بگذار. خیالت هم دیگر راحت می‌شود. دیگر مشکلی نداری. اگر خداگفت چرا قیام نکردی؟ می‌گویی امام گفت. امام حسن علیه السلام، چرا این کار را نکرد؟ چرا این کار را نکرد؟ چرا امام حسین علیه السلام ده سال با حکومت معاویه کنار آمد؟ مگر ما نمی‌گوییم حسینی‌ایم. سید، سید، حسینی دیگر، امام حسین دیگر. امام حسین راهش، مسیرش. نفسش، قیام و انقلاب است. این کسی که نفسش قیام، انقلاب، خودجوش است، نمی‌تواند ظلم و تعدی را تحمل کند. چرا ده سال حکومت معاویه را تحمل کرد؟ همین امام حسین تحمل کرد. چرا؟ چون برادرش با معاویه قرارداد داشت. به احترام برادر، نه اینکه معاویه آدم خوبی بود، پست‌ترین فرد عالم بود، بدترین فرد عالم بود، ملعون‌ترین فرد عالم. ولی برادرش با معاویه صلح کرده بود. صلح را محترم شمرد سید الشهداء علیه السلام، تا وقتی که معاویه، به درک واصل شد، آنجا دیگر مصالحه تمام. باید خلافت و حکومت، به ولی اصلی، و به امام اصلی برسد. امام اصلی کیست؟ امام حسین علیه السلام. آنجا یزید آمد و در مقابل حضرت ایستاد. و حضرت هم فرمود: نه دیگر. ما قرارمان تا اینجا بود. از این به بعد جنابعالی تشریف ببرید در منزل بنشینید، کار را به دست اهلش بسپرید. گفتند: نه، نمی‌رویم. اگر مقابله کنید می‌کشیم، گفت: بکشید، بکشید. دعوت کردند، آمدند طبق ظاهر عمل کرد و بعد هم کار به آنجا کشید. خوب.

بنابراین مسأله امام علیه السلام، مسأله‌اش متفاوت است. این قضیه، مربوط به اشراف می‌شود. ولی وقتی که ما اشراف نداریم، اگر آیه قرآن نداشتیم، و اگر روایات بر این مسأله نداشتیم، حکم عقل همان طوری

که بعد از زمان رسول خدا، حکم به رجوع به امیرالمؤمنین می‌کرد. و آن شورای سقیفه ملعونه در مقابل حکم عقل و در مقابل حکم نقل، که کلام صریح، و نصب صریح و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر بود، همان طوری که آن شورا بر خلاف این بود، همین طور، در زمان عدم دسترسی به امام علیه السلام، به همین حکم عقل، این شوری می‌شود حجت. و این شوری به عنوان اصل باید مورد توجه قرار بگیرد، در موضوعات. حاکم اسلام، باید در موضوعات، به افراد خبیر باید مراجعه بکند. باید در موضوعات، به افرای که در هر رشته‌ای خبره هستند، آنها را جمع کند، نظرات آنها را پرسد، از آنها سؤال کند. مسأله برایش روشن بشود. مسائل فقط مسأله همان طور که عرض کردم نماز و روزه نیست. مسائل مهم اجتماعی، حفظ دماء مسلمین، حفظ ناموس مسلمین، حفظ اعراض مسلمین، از بین نبردن ذخائر مسلمین، این، امکانات را، به کار ببندد. راجع به این مسائل باید به اهل خبره مراجعه بشود. باید راجع به این مسائل از افراد خبیر، باید مورد توجه قرار بگیرد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای که برای مالک اشتر می‌نویسند، حضرت در آنجا به این مسأله تصریح می‌کند. مالک اشتر کیست؟ شاگرد اول امیرالمؤمنین است. مالک اشتر دیگر. همه او را می‌شناسید. مقاماتش، فضائلش، تقوایش، ورعش، اتصالش، وصلش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام. آن تعریفهایی که امیرالمؤمنین، بعد از شهادت مالک کردند. چه بود؟ شاگرد خاص، که سالیان سال، در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام روز و شب با امیرالمؤمنین صحبت می‌کرد. هر روز امیرالمؤمنین را می‌دید. هر روز با حضرت صحبت می‌کرد. هر روز در جنگها آن حضرت را دیده. در حضر دیده، در سفر دیده، در مرض دیده، در صحت دیده. این مالک، با این خصوصیات، و با این مقام و با این فقاقت، و با این بینش دینی که دارد، ما یک ماه پیش امام علیه السلام باشیم، کلی مطلب می‌فهمیم، یک ماه، یک ماه روزی یک ساعت امام علیه السلام را ببینیم. آن وقت این مالک، سالیان سال پیش امیرالمؤمنین بوده. با خنده‌های علی بوده، با قهرهای علی بوده، با تنبیهاتی که امیرالمؤمنین (حالا من دارم می‌گویم) بوده، نه اینکه ... . امیرالمؤمنین تنبیهاتی که او را می‌کردند، امیرالمؤمنین خنده‌هایی که با او می‌کردند. امیرالمؤمنین مزاحهایی که می‌کردند. امیرالمؤمنین امرها، نواهی، بیا و برو. بلند شو، بنشین. تمام این کارها را سالیان سال دیده، اما حالا که دارد می‌رود به طرف مصر، امیرالمؤمنین به او چه می‌گویند. و اکثر مدارس العلماء و منافسة الحكماء. با علماء بنشین، به که دارد می‌گوید حضرت؟ به این مالک، من که دیگر جای خود دارم!

و اکثر مدارس العلماء و منافسة الحكماء، با افراد دانشمند بنشین و در مسائل مملکتی با اینها مشاوره کن. حضرت شوخی کردند در نامه؟ خواسته مزاح کند؟ و منافسة الحكماء، با حکماء و افراد عاقل، منظور از حکمت در اینجا عقل است، نه منظور همین فلسفه اصطلاحی. با افراد عقلا که مسائل را از دیدگاه عقل، مورد بررسی قرار می‌دهند، ای مالکی که سالیان سال، با من بودی غره نشو. گول این چند سال بودن با مرا نخور. تو



در آن مرتبه‌ای قرار، - اینها را ما داریم می‌گوییم - تو در آن مرتبه‌ای نیستی مانند من که اشراف بر واقع داشته باشی. تو نیاز به جلیس حکیم داری، تو نیاز به جلیس عالم داری. فیما صَلَّحَ بِهِ أَمْرُ عِبَادِكَ در آن مسائلی که امور اجتماعی مردم، به این مسائل بستگی دارد. نه در احکام فقهی، احکام فقهی را برو برای مردم فتوی بده. ولی مسأله مهم، مسائل اجتماعی است. در مسائل اجتماعی، باید، با علماء باشی. فیما صَلَّحَ بِهِ أَمْرُ عِبَادِكَ وِاقَامَةُ مَا اسْتَقَامَ بِهِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ. و به پایداری آن مبانی که قبل از تو، مردم بر آن مبانی بودند. امور اجتماعشان را مردم بر آن مبانی می‌گذراندند، قوام اجتماعشان روی او بود. صلاح اجتماعشان بر این بود. باید در این امور با مردم مشورت کنی. حضرت این حرفها را به نائب خاصش دارد می‌زند. و بعد مطالب دیگری می‌فرماید.

این مسأله، مسأله مهم است که در مسائل اجتماعی، نمی‌توان رأی خود را، و فکر خود را بر سایر افکار عقلا، و افرادی که نسبت به مسائل، دارای تشخیص هستند انسان برتری بدهد و غلبه بدهد. مردم که کاه نخوردند، مردم می‌فهمند. مردم خوب می‌فهمند. آن عقلا خوب تشخیص می‌دهند. چرا؟ دلیل عقلی دارد. زیرا، یا اینکه آن امری که دارد انجام می‌شود به نتیجه می‌رسد. خوب همه خود را در نتیجه این امر سهیم می‌بینند. و اگر به نتیجه نرسید، خوب کسی دیگر، یک شخص معینی را ملامت نمی‌کنند. می‌گویند عقلاء جمع شدند، در این قضیه، مثل اینکه فرض بکنید یک مریضی بیاید، یک مرض مشکلی دارد، صعبی دارد، ناراحتی دارد. ناراحتی روده، نمی‌دانند چه هست. بالاخره یکی می‌گوید: آقا آپاندیس است. یکی می‌گوید: آقا ... یکی می‌گوید فرض کنید پیچیدگی روده است، نمی‌دانند چیست. خوب در اینجا چکار می‌کند؟ قاعده‌اش اینکه یک شورای پزشکی تشکیل می‌دهند. و بعد طبق نظر شوری عمل می‌کنند. اگر مُرد، می‌گویند خوب همه گفتند. اگر نَمُرد، خوب مسأله‌ای. اما اگر یک دکتر آمد در اینجا گفت. من این را تشخیص می‌دهم انجام بده، می‌گویند: آقا چرا نرفتی رأی بقیه را هم بررسی؟ یک عکس می‌گرفتی، یک آزمایش می‌کردی.

در مسائل مسلمین، اگر قرار باشد که حاکم اسلام بر اساس رأی عقلا و متخصصین آن فن عمل کند، خوب یا به نتیجه می‌رسد. خب فبها المراد، به نتیجه نرسد خوب پس بنابراین مسأله، دیگر از عهده و تکلیف او خارج می‌شود و مورد قبح قرار نمی‌گیرد.

اینجاست که مرحوم والد، - رضوان الله علیه - در سنه چهل و دو هنگامی که این انقلاب را و این ثوره را، با رهبر فقید انقلاب شروع کردند، و مسائل را بر آن اساس پی‌ریزی کردند. اولین شرطی را که در ادامه و استمرار این قضیه قرار دادند، مشورت مداوم و در هر قضیه‌ای بود که می‌بایست انجام بشود. خود ایشان به من گفتند که ما اولین شرط خود را با ایشان بر این گذاشتیم که باید هر مطلبی گفته بشود با مشورت باشد و این مسأله ادامه داشت اما بعداً با موانعی برخورد کرد که مسأله تغییر پیدا کرد.

علی کل حال، در نظام شورا، مسأله شورا به عنوان یک اصل مهم، باید مورد دقت قرار بگیرد. این مطلب



تا اینجا، تمام شد. البته مسائل دیگری هم هست. که خوب دیگر، آن مقداری که باید نسبت به این موضوع در اینجا گفته بشود مسأله مطرح شد. انشاءالله در جلسات بعد راجع به سایر مسائل صحبت می‌شود.

امیدواریم انشاءالله خداوند ما را بر آن مسیری قرار بدهد و راه ما را به عنوان یک مسلمان، به عنوان یک شیعه، یک شیعه امیرالمؤمنین، به عنوان یک متابع، آخر ما مدعی هستیم که شیعه امام زمانیم دیگر، ما ادعای متابعت امام زمان علیه السلام را داریم می‌کنیم. ادعای تشیع را داریم می‌کنیم. حیف است، با وجود این دستورها، و برنامه‌های نورانی، ما سر خود را به پایین بیندازیم، و مسائل را ندیده بگیریم، و به خاطر ملاحظه عوامی چند، و به قول مرحوم حاجی، و دو روز دنیا و بعضی از مسائل منافع ما هم خود را و هم دیگران را از رسیدن به این ماء معین و این چشمه جوشان و سرچشمه خورشید محروم کنیم.

انشاءالله خداوند دست همه ما را بگیرد و آنچه را که مورد رضای اوست قدم به قدم در جلوی راه ما قرار بدهد.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ